**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14011206**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که اگر عام در یک زمانی یک فردی مشمول حکمش نبود بعد از آن زمان آیا به عموم عام از جهت زمان رجوع می شود یا به استصحاب حکم مخصص. آقای شهیدی در آغاز بحث یک تحریر محل نزاع می کنند می گویند محل بحث ما به همین شکلی بود که عرض کردم که عامی داریم یک فرد در یک زمان از تحت عموم خارج شده است ولی اگر جایی مخصص دال بر یک عنوانی باشد یک فردی اول عنوان مخصص بر آن صدق می کرد بعد از عنوان مخصص خارج شد. شارع گفته اکرم العلماء از آن طرف گفته لاتکرم العالم الفاسق. زید اول فاسق بوده بعد داخل در عنوان عادل شده اول مشمول مخصص بوده. ایشان می گوید شکی نیست که اینجا می شود به عام تمسک کرد و آن حکم دائر مدار عناوین است اینجا عنوان عام مشمول زید نبوده چون مراد از عالم واجب الاکرام ، عالم غیر فاسق بوده الان فاسق تبدیل به عادل شده بنابراین وجوب اکرام می آید. بنابراین یک نتیجه از این بحث گرفته شده، آن نتیجه این است که در بحث الخمس بعد المؤنة، یک ادله عامی داریم که گفته که «الخمس فی کل فائدة». این یک عام است و الخمس بعد المونة آن را تخصیص زده یعنی الخمس فی کل فائدة لیست بمونة. بنابراین اگر یک شیء اول مونه باشد بعد از مونه خارج شود این متعلق خمس است. بعد اینجا آقای شهیدی می گویند عجب اینکه آقای خویی ازش نقل شده که اینجا گفته که خمس تعلق نمی گیرد چون زمان وقتی در خطاب عام، ظرف اخذ شود نه قید، بنابراین هر شخصی یک حکم مستمری دارد هر فایده ای یک حکم وجوب اعطای خمس مستمری دارد بنابراین در مورد این فایده ای که اول مؤنه بوده این حکم مستمر ثابت نیست. دلیل نداریم که احکام عدیده به عدد زمان نداریم بنابراین اینجا جای تمسک به عام نیست. نمیدانیم آیا این فرد مشمول حکم ثبوتی خمس است یا نیست مقتضای اصل برائت است اقای شهیدی اشکال می کند که صرف نظر از اینکه خلاف مبنای اصولی اقای خویی است. آقای خویی در بحث تمسک به عام یا استصحاب حکم مخصص فرقی بین اینکه زمان قید باشد یا ظرف باشد نمی گذارد و در حال می گوید به عام می شود تمسک کرد این مطلب درست نیست مطلب فایده ای که لیست بمؤنة این موضوع خمس است این قبلا داخل در این موضوع نبود بعدا داخل در این موضوع شده است پس بنابراین خمس واجب می شود. اینجا این بحث را اینجوری دنبال کردند بعد آخرهای بحث ارجاع دادند که در مورد این فرع بعدا بحث می کنیم . بعد می گویند و منها یظهر اشکال که در بحوث این بحث را از امثله مقام شمرده، این اشکال دارد.

خوب، اینکه ایشان می فرمایند این از محل نزاع خارج است، باید دید آن کسانی که نزاع را راه انداختند این را خارج می دیدند یا خارج نمی دیدند. اینکه مناسب است از بحث خارجش کنیم کافی نیست که بگوییم از محل نزاع خارج است. البته حاج آقای ما در یکی از بحث ها همین تفصیل را قائل هستند می گویند اگر خروج آن شیء به شکل عنوان عام باشد عنوان و معنون باشد آن مخصصی که هست عنوان بدهد به عام، اینجا به عام می توان تمسک کرد ولی اگر به نحو عنوانی نباشد به عام نمی شود تمسک کرد به عنوان تفصیل در مسئله ایشان ذکر می کند نه به عنوان اینکه از محل نزاع خارج است.

حالا ممکن است که بگوییم در این صورت باید تفصیل قائل شد همانطور که حاج آقا تفصیل قائل شدند ولی آیا از محل نزاع خارج است. من عبارت های شیخ را که می بینم احساسم این است که داخل در محل نزاع می داند و اصلا این تفصیلی که حاج آقا دارند را نمی پذیرد کأنّ. ایشان در شروع بحث می فرماید :« أنّ الدليل الدالّ على الحكم في الزمان السابق:

إمّا أن يكون مبيّنا لثبوت الحكم في الزمان الثاني، كقوله: «أكرم العلماء في كلّ زمان»، و كقوله: «لا تهن فقيرا»؛ حيث إنّ النهي للدوام.

و إمّا أن يكون مبيّنا لعدمه، نحو: «أكرم العلماء إلى أن يفسقوا»؛ بناء على مفهوم الغاية.

و إمّا أن يكون غير مبيّن لحال الحكم في الزمان الثاني نفيا و إثباتا:

إمّا لإجماله، كما إذا أمر بالجلوس إلى الليل، مع تردّد الليل بين استتار القرص و ذهاب الحمرة.

و إمّا لقصور دلالته، كما إذا قال: «إذا تغيّر الماء نجس»؛ فإنّه لا يدلّ على أزيد من حدوث النجاسة في الماء، و مثل الإجماع المنعقد على حكم في زمان؛ فإنّ الإجماع لا يشمل ما بعد ذلك الزمان.

و لا إشكال في جريان الاستصحاب في هذا القسم الثالث.

و أمّا القسم الثاني، فلا إشكال في عدم جريان الاستصحاب فيه؛ لوجود الدليل على ارتفاع الحكم في الزمان الثاني.

و كذلك القسم الأوّل؛ لأنّ عموم اللفظ للزمان اللاحق كاف و مغن عن الاستصحاب، بل مانع عنه؛ إذ المعتبر في الاستصحاب عدم الدليل و لو على طبق الحالة السابقة.»(فرائد الأصول، ج‏3، ص: 274).

مرحوم شیخ وقتی بحث را شروع می کند تفصیل در مقام را مطرح می کند می گوید یک موقع عموم زمان، افرادی است. یک موقع زمان برای استمرار اخذ می شود و اینها، بعد عبارت شیخ این است جایی که برای بیان استمرار است به عام نمی شود تمسک کرد بلکه جای استصحاب است. مرحوم شیخ در ادامه می فرماید: «و لا فرق بين استفادة الاستمرار من اللفظ، كالمثال المتقدّم، أو من الإطلاق، كقوله: «تواضع للناس»- بناء على استفادة الاستمرار منه- فإنّه إذا خرج منه التواضع في بعض الأزمنة، على وجه لا يفهم من التخصيص ملاحظة المتكلّم كلّ زمان فردا مستقلا لمتعلّق الحكم، استصحب حكمه بعد الخروج، و ليس هذا من باب تخصيص العامّ بالاستصحاب.» تعبیر نکرده «خرج منه التواضع لبعض الافراد فی بعض الازمنه» ظاهرا می خواهد بگوید یک تواضع للناس داریم یک دلیل بگوید روز شنبه این تواضع، واجب نیست بعد از شنبه هم دیگر نمی شود تمسک کرد.

ایشان اصلا قبول ندارد که اصل این مطلب را که اطلاق ازمانی و اطلاق احوالی را مجرای تمسک نمیداند. مجرای تمسک را عموم افرادی می داند. اگر زمان و احوال در اطلاق احوالی دخالت داشت فبها و الا خود اطلاق احوالی، اطلاق زمانی را. عرض کردم بحث ما این است عامی که تخصیص بخورد آیا در زمان باقیمانده حجت است یا نه. از بیان مرحوم شیخ استفاده می شود که عام اگر در یک زمان، مشمول عموم نباشد بعد از آن زمان دیگر به عام نمی شود تمسک کرد مگر اینکه تخصیص آن زمان کاشف از این باشد که زمان مفرّد متعلق حکم است و الا اگر زمان مفرّد متعلق حکم نباشد در نتیجه آن عموم افرادی دلیل محل بحث نباشد عموم ازمانی. از عبارت شیخ اینگونه برداشت می شود حالا درست است یا نه یک بحث دیگر است ولی از عبارت مرحوم شیخ به نظر می رسد که این را داخل در بحث می داند. بله مطلب این است که به طور طبیعی جایی که یک عام داریم عنوانی از تحت آن خارج شده معنای مطلب این است که موضوع حکم، عام مقید به عدم آن عنوان است مخصص، عنوان میدهد به عام. عام را معنون می کند به نقیض عنوان خاص. وقتی عام معنون شد به نقیض عنوان خاص، این هر جایی که عام معنون به عنوان نقیض خاص صدق می کند حکم ثابت است ممکن است در یک فرد، زمانی این حکم نباشد چون این فرد دخالت ندارد مصداقهای این عنوان مقید، عام مقید به نقیض عنوان خاص، این مصداقها ممکن است که یک فردی در یک زمانی مصداق باشد و در یک زمانی مصداق نباشد طبیعتاً باید بشود تمسک کرد. مطلب درست است که اینجا نکات آن بحث نمی‌آید ولی ظاهرا در محل نزاع داخل است دیگه بحث انحلال نیست بحث مقید به عنوان عام است این فرد یک زمان داخل در مخصص بوده است یک زمانی داخل در عام.

اینکه داخل در محل نزاع باشد یا نباشد خیلی مهم نیست. یکی از نکاتی که اینجا وجود دارد آن در اینجا نمی آید مناسب بود از محل نزاع خارجش می کردند به این شکل درست است یعنی جوهر مطلب اقای شهیدی اینجا درست است اما از جهت ظاهری اینکه بگوییم در محل نزاع است و امثال اینها این درست نیست ولی در تحقیق مطلب باید این تفصیل را درش ذکر کرد یعنی اونجور که حاج اقا بحث را مطرح کردند که این را در داخل محل نزاع قرار دادند ولی تفصیل قائل شدند البته آقای خویی اینا که مطلقا به عام تمسک می کنند که هیچ. ولی کسانی که مطلقا به عام تمسک نمی‌کنند مثل مرحوم شیخ باید این مورد را خارج کنند بگویند در صورتی به عام نمی‌شود تمسک کرد که از سنخ عنوان معنون و تقیید عنوانی نباشد که به وسیله مخصص عام مقید شود به نقیض معنون خاص. این را مناسب بود که نه اینکه از محل نزاع خارجش کنند مناسب بود که قید بحث قرار می دادید یعنی بحث که می کنید این را هم در نکات بحث قرار دهید حالا این خیلی مهم نیست بحث اصلی بحثی است که آقای شهیدی بعدا مطرح می کند می گوید آقای خویی عام را مرجع می داند و می گوید در همه صور باید به عام تمسک کرد دو تا استثنا ذکر می کنند استثنا اول را ذکر نمی کنم هم مشکل صغروی دارد و هم کبروی. استثنا دوم این است جایی که عام دال بر حدوث حکم بر حدوث عنوان موضوع باشد اما بقای حکم مستند به بقای عموم نباشد تعبیر دیگر اقای خویی مدلول مطابقی عام، حدوث حکم به حدوث عام باشد اما بقای حکم به بقای موضوع آن مستند به مدلول التزامی یا اجماع یا به تعبیر من دلالت اقتضا و امثال اینها باشد آن تعبیری که محقق ثانی در بحث اوفوا بالعقود دارد می گوید اوفوا بالعقود اگر دلالت بر استمرار حکم نداشته باشد و لزوم مستمر نباشد لم ینتفع بعمومه .

اوفوا بالعقود می گوید کل عقد، لازمٌ. اگر این مستمر نباشد فایده‌ای ندارد. این خودش یک نوع دلالت اقتضا است کأنّ اصل ان دلیل می گوید با اصل حدوث عقد، لزوم عقد می‌آید اما این لزوم مستمر است یا نیست استمرارش از دلالت اقتضا استفاده می‌شود نه از مدلول لفظی دلیل. تعبیر این است: «ثانیهما ما اذا کان المدلول المطابقی للخطاب العام هو حدوث الحکم بحدوث الفرد و اما بقاؤه بعد حدوثه فیکون مستفادا من الدلاله الالتزامیه العرفیه او من الاجماع فبعد قیام الدلیل علی عدم حدوث الحکم بحدوث الفرد فلا یوجد بعدئذ دلیل علی ثبوت الحکم فی الزمان الثانی.»[[1]](#footnote-1) اگر در یک فردی میدانیم که با حدوثش این حکم ثابت نشده مثل مواردی که یک شیء موقعی که غنیمت بود فایده بود این مونه بود بنابراین بحدوث فایده به حدوث اغتنام ، خمس ثابت نشده اینجا بگوییم که دیگر خمس ثابت نیست. و نکته ای که در واقع آقای خویی دارند این است که یک شیء که در هنگام حدوث فایده، و هنگام حدوث اغتنمام، مونه است بعدا هم از مؤنه بودن خارج شود مشمول خمس نیست. آقای خویی از این جهت استدلال می کنند.

اینکه دلالت التزامیه عرفیه، این کلمه دلالت التزامیه گاهی اوقات دلالت همین کلام و خطاب ماست. خطاب ما یک مدلول مطابقی دارد یک مدلول التزامی دارد. من احتمال زیاد می‌دهم که مراد آقای خویی و آقای شهیدی اینا این نباشد که این مدلول التزامی، مدلول التزامی نفس خطاب باشد نه. این خطاب حکم ، دال به حدوث حکم به حدوث موضوع است. عرف بعد از اینکه فهمید این حکم، حادث شده است ملازمه قائل است بین حدوث الحکم و بقاء الحکم. نه اینکه این خطاب بقا را هم می رساند به دلالت التزامیه. دلالت التزامیه، از سنخ دلالت لفظیه نیست این حالا شاید اینجا خیلی اثر نداشته باشد ولی در بعضی از بحث مثل اصل مثبت مهم است یا در بحثی که دلالت التزامیه تابع دلالت مطابقیه است یا نیست آنجا ابهام وجود دارد که مراد از این دلالت التزامیه ، دلالت لفظیه مستند به این خطاب است ولو از سنخ دلالت التزامیه باشد یا نه. دلالت التزامیه مراد، دلالتی است که در طول دلالت مطابقیه استفاده می شود از لفظ استفاده نمی شود لفظ مقدمه آن است. من می گویم زید آمد و من می دانم اگر زید بیاید عمرو هم می آید. زید آمد دال بر این نیست که عمرو آمد ولی من می دانم که بین آنها ملازمه است. بحث مثبتات اماره یک بحث این است که مدلول التزامی غیر لفظی آیا این مدلول التزامی این هم مثبتات اماره در موردش حجت است یا حجت نیست. آقایان اعم می دانند می گویند لازم نیست مدلول لفظی باشد بعد از اینکه لفظ دال بر دلالت مطابقی داشت آن هم دارد ولی در بحث اینکه دلالت التزامی تابع دلالت مطابقی است یا نیست انجا هم یک ابهامی وجود دارد من تصور می کنم اگر انجا بخواهیم یک بحثی را طرح کنیم در جایی است که مدلول التزامیه، لفظیه باشد و الا اگر مدلول التزامی، لفظیه نباشد وجهی ندارد اصلا در حجیت تابع نباشد چون اصلا دلالت لفظیه نیست من می گویم این دلیل گفته زید آمد من می دانم اگر زید بیاید عمرو هم می آید دلیلی که گفته زید آمد اگر حجت نباشد برای آمدن زید، ثابت نشده که زید آمد تا بخواهیم عمرو را اثبات کنیم این روشن است که دلالت التزامیه در اینجا تابع است یعنی با عدم ثبوت دلالت مطابقی، دیگر موضوعی برای دلالت التزامیه نمی ماند چون موضوع دلالت التزامی ، مدلول مطابقی است باید مدلول مطابقی ثابت شود وقتی که ثابت نشد دلالت التزامی هم معنایی ندارد. مدلول بوجوده الخارجی، مجرد اینکه یک دالی بر آن مدلول وجود دارد مدلول را اثبات نمی کند باید حجت هم باشد این است که گاهی در دلالت التزامیه این ابهام وجود دارد که آیا مراد از دلالت التزامیه، دلالت التزامیه لفظیه است یا اعم است از دلالت التزامیه لفظیه و عقلیه. به جهت ملازمه بین مدلول مطابقی مدلول التزامی، این دلالت التزمیه شکل گرفته. شاید حالا اینجا شاید خیلی تفاوتی نداشته باشد در این بحث.

بحث خروج مؤنه را آقای چیز یک بحث هایی دارند می فرماید « ما اذا خرجت المؤونه عن کونها مؤونه فاختلف الفقهاء فی لزوم تخمیسها و عدمه فالمشهور عدم لزومه ... .[[2]](#footnote-2)» نمی دانم این مشهور از کجا آمده آیا واقعا این مشهور هست یا نیست. آن چیزی که من می دانم این است که زمانی که ما اوائل تکلیفمان بود آقای خویی و آقای اراکی و مرحوم امام زنده بودند در این مسئله بین این سه بزرگوار اختلاف بود مرحوم اقای خویی مطلقا قائل به خمس نبود مرحوم امام می گفتند همین که در زمان مؤنه بودن، سال گذشته کفایت می کند به محضی که از مونه بودن خارج شد خمس تعلق می گیرد مرحوم اقای اراکی می گفتند نه از حالا سال شروع می شود که حاج آقا هم همین نظر را پذیرفتند حالا تو این فرع، خوب آقای شهیدی مطلبی را از آقای خویی به صورت «علی ما ببالی» نقل می کند و می خواهد مصداق این بحث قرار دهد . البته از اقای خویی مطلبی نقل می کند و طبق مبنای آقای خویی در آن مناقشه می کند ولی اصل مطلب آقای خویی را می پذیرد می گوید: و قد ذکر السید الخوئی قدس سره علی ما ببالی ان ظاهر قوله تعالی ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ ...﴾[[3]](#footnote-3)

و کذا قوله علیه السلام فی موثقه سماعه «الخمس فیما افاد الناس من قلیل او کثیر»[[4]](#footnote-4) هو حدوث الخمس عند حدوث الفائده و المفروض قیام الدلیل علی عدم حدوث الربح الذی یکون مؤونه السنه فلا یمکن اثبات تعلق الخمس فیه بعد خروجه عن المؤونه.[[5]](#footnote-5)

ایشان در ادامه می­فرماید:

و فیه ان هذا الوجه لا یتم علی مبناه الفقهی من کون المؤونه مستثناه من الحکم التکلیفی بوجوب الاداء فقط دون الحکم الوضعی بتعلق الخمس و علیه فیشمل دلیل تعلق الخمس وضعاً عن المؤونه حتی حدوثاً و مع مضی (روی همان مبنای آقای خویی باید مشرب امام را انسان داشته باشد) زمان الیقین بالترخیص فی عدم اداء الخمس فیکون مقتضی حرمه الامساک بمال الغیر وجوب اداء الخمس فوراً.

بعد ایشان می گوید بله اون مبنای فقهی آقای خویی را ما قبول نداریم درست نیست بنابراین اصل مطلب آقای خویی درست است ولی نه روی مبنای ایشان. نعم الصحیح کما علیه المشهور عدم تعلق الخمس وضعاً بالمؤونه و حینئذ یتم هذا الوجه الذی ذکره السید الخوئی بتقریب ان المدلول المطابقی لادلة الخمس لیس اکثر من حدوث الخمس عند حدوث الفائده إما لاجل ان عنوان الفائده و الغنم من العناوین المصدریه المفیده للحدوث او یقال ... [[6]](#footnote-6) ادامۀ مطلب را در آینده می­خوانیم.

من به نظرم این مطلب به این شکل اصلا نباید طرح میشد که حدوث عند الحدوث به این سبک و داخل در آن بحثها قرار بدهیم بحث این است که استثنای موونه وقتی موونه استثنا شده به چه نحو آن را از عمومات تعلق خمس، استثنا کرده است؟

یک موقع می گوییم موونه که استثنا شده در واقع یک قیدی خورده است موضوع خمس. اول گفته شده الخمس فی کل الفائده. یتعلق الخمس بکل فائدة. فرض کنید یتعلق الخمس بکل فائدة معنای حدوث دارد از آن طرف دلیل می گوید الخمس بعد الموونه این الخمس بعد الموونه به منزله قیدی برای این موضوع باشد «یتعلق الخمس بالفائده التی لیست بمؤونه» هر زمانی که این عنوان حادث شد حکم هم حادث می شود در جایی که این شیء ابتدائا فایده بوده ولی موونه نبوده است اینجا خمس ندارد چون هنوز عنوان آن نیامده است بعد از اینکه فائده از موونه بودن خارج شد «الفائده التی لیست بمؤونه» حالا حادث شده است حالا که حادث شده خمس هم حادث می شود بله یک قاعده گفته شده که آن شیء که موونه نیست تا یکسال باید ملاحظه شود آن بحث سال یک بحث دیگر است که بعدا در مورد آن صبحت می کنم حالا طبق پذیرش مبانی بحث را دنبال می کنم بنابراین اینکه چون حکم حادث می شود به حدوث آن عنوان بنابراین اینجا خمس نیست عنوان چی است؟ اگر گفتیم مخصص عنوان را مقید می کند به نقیض خودش. کما اینکه در اکرم العلما داریم که اکرم العلما از ان طرف گفته لاتکرم العالم الفاسق. یعنی اکرم العلما گفته اکرم العالم الذی لیس بفاسق. خوب العالم زید قبلا عالم فاسق بوده مشمول دلیل اکرم العالم نبوده الان العالم الفاسق نیست مشمول العالم الذی لیس بفاسق است مشمول دلیل باید بشود حدوثش هم همین الان است یعنی این عنوان موضوع الان حادث شده پس عنوان حکم هم حادث شده بعد بقایش هم به هر دلیلی که در سائر موارد بقاء را استفاده می کنید بقای این را هم به همان عنوان استفاده کنید البته یک نکته ای وجود دارد: اینکه می گوییم مخصص عنوان می دهد به عام یعنی چه؟ یک موقع می گوییم اصلا کأنّ مدلول تفهیمی کلام العالم الذی لیس بفاسق می شود مدلول استعمالی تعبیر کنید یا مدلول تفهیمی هر چه بفرمایید . یک موقع می گوییم نه آن چه که مخصص است مراد جدی را مقید می کند و چون مراد جدی را مقید می کند مراد استعمالی یا مراد تفهیمی این است که کلّ فائدة یحدث عند حدوثه ثبوت الخمس این ثبوت الخمس اینکه می گوییم حدوث عند الحدوث مربوط به مراد استعمالی یا مراد تفهیمی است و مخصص عنوان دهی اش مربوط به مراد جدی است پس بنابراین این چیز شما حل نمی کند به این معنا این دلیل گفته هر موقع فایده حادث شد حکم ثابت است از ان طرف ما می دانیم که در مورد فایده این مطلب نیست در فایده ای که موونه باشد اما فایده ای که بعد از فایده بودن از موونه بودن خارج شد اینجور نیست که با آمدن فایده خمس درش ثابت شده باشد چون فرض این است که مدلول مطابقی خطاب این بود مدلول استعمالی خطاب به اصطلاح این بود که کل فائدة یحدث الخمس عند حدوث الفائده. یعنی «إذا حدثت الفائده حدث الخمس» در اینجا که ما می دانیم با حدوث فایده ، خمس ثابت نمی شود یعنی محور بحث این است که آیا نحوۀ تاثیر مخصص در عام در مرحله مراد استعمالی یا تفهیمی اش اثر می گذارد یا صرفا در مراد جدی آن اثر می گذارد این تحلیل ها روی مبنای اقای خویی اینا است که تصرفات را در مرحله مراد جدی می دانند می گویند چون تصرف در مراد جدی است بنابراین کأن مراد استعمالی دلیل این است که اذا حدثت الفائدة حدث تعلق الخمس حدث الخمس کحکم الوضعی. اگر چنین شد موردی که عند الحدوث الفائده ، تعلق الخمس ندارد مشمول این دلیل نیست اما بعد از اینکه فائده حادث شد در بقای فائده ، خمس به آن تعلق می گیرد یا نمی گیرد دلیل به آن کار ندارد مراد جدی تابع مراد استعمالی یا به به تعبیر ما مراد تفهیمی. وقتی مراد استعمالی و تفهیمی نیست مراد جدی هم نمی شود مطرح کرد مدل بحث به این سبک باید مطرح شود.

اقای شهیدی یک نکته دومی دارد می خواهد بگوید که اینجاها تناسبات حکم و موضوع هم اقتضا می کند که کأن خمس تعلق نگیرد اینکه این دلیل تعلق خمس در صورتی است که با حدوث فائده خمس بیاید دو دلیل دارد یک دلیل لفظیه است که کأن عنوان افاده و غُنم و مانند آن «من العناوین المصدریه، المفیده للحدوث» اینجوری تعبیر کرده اند یک نکته.

نکته دوم اینکه نه تناسبات حکم و موضوع اقتضای این مطلب را می کند.

عنوان اول به نظرم نیاز است ک مقداری باز شود یک مطلب این است که تعبیر ایشان این است که عنوان افاده و غُنم من العناوین المصدریه المفیدة للحدوث اصلا غنم و افاده مگر موضوع است خود آن مصدره؟ فعل موضوع دلیل است و بگیم فعل ظاهرش حدوث است و اعلموا انما غنمتم . الخمس فی ما افاد الناس. غنمتم و افاد معنای حدوثی دارد بحث را روی افاده و غنم نبرید که ممکن است اشکال شود که کی گفته عنوان مصدری است و امثال اینها حالا آن بحث عنوان مصدری را در موردش صحبت می کنیم که آیا درست است یا نیست بنابراین بحث لفظی آن را به این شکل نباید مطرح کرد.

1. ابحاث اصولیه ج6 ص563 [↑](#footnote-ref-1)
2. ابحاث اصولیه ج6 ص563 [↑](#footnote-ref-2)
3. الانفال: 41. [↑](#footnote-ref-3)
4. الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏1 / 545 / باب الفي‏ء و الأنفال و تفسير الخمس و حدوده و ما يجب فيه ..... ص : 538: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ الْخُمُسِ فَقَالَ فِي كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ. [↑](#footnote-ref-4)
5. ابحاث اصولیه ج6 ص564 [↑](#footnote-ref-5)
6. ابحاث اصولیه ج6 ص564 [↑](#footnote-ref-6)